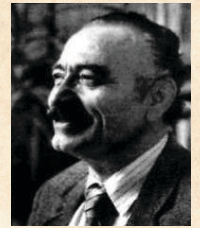


گزارش از: ب. کلک



طوفان نوح در تورنتو

شعر طنزی از نوح:

گفته بودم، آنچه بر، زمتکشان، تمیل شد!

روستائی مرد صاف و ساده ای
داشت وجه حاضر و آماده ای
از همه مال جهان، آن نیک مرد
صد درم اندوخته با رنج و درد
روستائی داشت چون قصد سفر
گفت حمل پول دارد در دسر
پس ز روی سادگی خوش باوری
داد پول خود بدست تاجری
گفت امانت با شد این پیش شما
چونکه برگشتم بده واپس مرا
از پس چندی چون باز آمد به ده
گفت تاجر را که پولم را بده
تاجر طرار گفتش: ای برار
راست می گوئی و لیکن گوشدار:
صد درم از من طلبکاری، درست
انتظار پول خود داری، درست
صد درم هم من بدهکار شما
این به آن در؛ می شود مطلب تمام!
روستائی گیج و حیران و پکر
تاجر طرار را گفت: ای پدر!
راست می گوئی، تو حرفت عالیه
لیک دست من ز پولم خالیه
از سخن هات دلم خوشحال شد
لیک پولم این میان پا مال شد
این سخن ها یت برایم نان نشد
از برای بچه ام تنبان نشد

عین این افسانه و این ماجرا
هست گفتار وزیر کار ما
گوید ای آقای خوب، ای کارگر
تو عزیزی، ما زفیضت مفتخر
تو ستون انقلابستی داداش
قرص و محکم پشت کارخویش باش
هرچه میگوئی تو حق داری بیم
یک کمی هم گوش کن بر مطلبم
من بعنوان وزیر کارتان
بس تشکردارم از رفتارتان
من بدهکار شما هستم، درست
کارگر جان؛ حق همیشه حرف تست
این بدهکاری به آن حقت به در
می شویم اینجا من و تو سربسر
من مسلمان، تو مسلمان ای برار
انقلابی هر دومان در کارزار
پس تو هم بی قال و قیل و ادعا
کارکن با کارفرما؛ بی صدا
حرف خود با او بگو خیلی یواش
توی دستش عین پیچ و مهره باش
کم بکن صحبت تو از قانون کار
هرچه من گفتم قبولش کن برار
از قوانین خوب برخوردار شو
عین سابق، مفت است شمار شو

مشترک گذشته و در گذشته. او واقعا طوفان
نوحی بود در حیطه ی طنز که در تورنتو برپا
شد.

البته ما نفهمیدیم که این نوح همان "نوح پدر"
است و یا "نوح پسر" که با "بدان بنشست و
خاندانش گم شد." اگر "نوح پدر" است، حتما
"پدری" هم داشته که نصرت الله خان "پسر"
همان نوح پدر است. و اگر "نوح پسر" است.
پس "پدرش" کجا است؟ آخه آدم که این همه
"بی پدر" نمیشه؟! اما! هر کدامشان است فرقی
نمی کند او هم "طوفان" به پا می کند و هم
معلوم است که با "بدان" "نشست و برخاست"
داشته است و دارد. دلیلش هم همین کاکائون
هستند که با هم شام خوردند.

بد نیست این را هم بدانیم که "کره
خره ی" کاکا، کاریکاتوری از
نصرت الله خان کشیده بود که
در آن شب میهمانی به او هدیه
شد.

در پایان باید گفت
"پسر - پدر" نوح همیشه
سلامت مانی که "شیرین
نقل" سمنانی طنز ایرانی.

مانیفیست طنز
آزادی زمتکشان

نصرت الله خان نوح با آن زبان تیز و
حافظه ی تیزترش، آمد تورنتو و سخنرانی
درباره طنز کرد و همه حض کردند و خندیدند.
طنز گفت و طنز گفت و طنز، از هر کسی که می
خواستی و نمی خواستی. از طنزپردازان عصر
حجر گرفته تا نوپردازان عصر مهاجرت. با آن
حافظه ی قوی و یادمانده های فراوانش. در
میان سخنانش هم گفت: "آخوندی در شیراز
۵ ریال می گرفت و می رفت روی منبر و ۵
تومان می گرفت تا از منبر پایین بیاید." همه
هم از خنده ریشه رفتند. اما خودش با اتکا به
نفس تمام یک نفس ۲ ساعت صحبت های
شیرین کرد. تا اینکه به زور از منبر پایین اش
آوردند. پایین که بود، می گفت: "این
دو ساعت کمه، بیشترش کنید!"

الحق و والانصاف ۲ ساعت
کمش بود! هم برای
خودش و هم برای
مستعمان. البته او نه ۵
سنت گرفت که منبر
رود و نه ۵ دلار گرفت
که پایین بیاید.
نصرت الله خان به کاکا
هم آمد و شبی میهمان
کاکائون شد. شبی پر
از ملات طنز و نقد ادبی
و تاریخ و یاد
د و ستان

